

کاوشی هنجاری

www.csr.ir

جامعه مشترک جهانی

و همکاری بین‌المللی*

برگردان: حسین شریفی طراز کوهی

۱- مقدمه

در آغاز هزاره جدید شاهد تحولات بنیادینی هستیم که در نظم جهانی رخ می‌دهد. نخست، با پایان جنگ سرد و ساختار دو قطبی آن، فضای صلح و همکاری دولت‌ها در حال افزایش است. به موازات این گرایش، حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی اجتماعی در مقایسه با حوزه امنیتی و نظامی، در امور بین‌المللی اهمیت بیشتری می‌یابند. دوم، اهمیت مرزهای سرزمینی بین کشورها، در پرتو رشد گرایش‌های «بین‌المللی شدن» (internationalization) و «جهانی شدن» (globalization) در حال افول است. دولت - ملت‌های دارای حاکمیت، که هنوز بازیگران اصلی در سیاست جهانی‌اند، وضعیت سنتی‌شان به گونه‌ای جدی از رهگذر موج جهانی شدن در معرض چالش قرار گرفته است. سوم، توسعه جهانی نظم سرمایه داری تحت پرچم جهانی شدن نولیبرال، وابستگی متقابل میان کشورها را افزایش داده و از رهگذر سرعت تولید، انتقال، سرمایه‌گذاری و مصرف در مقیاس فراملی اهمیت مرزهای ملی را کاهش می‌دهد. چهارم، انقلاب اطلاعات (information) و تراکم زمان و مکان در اثر

* این اثر ترجمه‌ای است از مقاله "Global Common Society and Intenational Cooperation" که سوهیون پارک در کنفرانس "Global Governance in the 21st Century" ارائه داده است. این کنفرانس در روزهای ۱۹ و ۲۰ سپتامبر سال ۲۰۰۰ در سئول برگزار شد.

هنوز بازیگر اصلی سیاست جهانی است. از این حیث، ایجاد اجتماع جهانی (global community) مبتنی بر همکاری و یکپارچگی میان دولت - ملت‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین وظایفی که انسان در آغاز هزاره جدید با آن مواجه است، متجلی گردید.

با این فرض، مقاله حاضر ابتدا تحول دولت - ملت‌های مدرن و مسایلی که از تعقیب خودخواهانه منافع ملی آنها حاصل می‌شود، مورد بررسی قرار خواهد داد. پس از آن، ایده جامعه مشترک جهانی (global common society) به عنوان نوعی اجتماع جهانی و شیوه‌ای که ایجاد خواهد کرد، توصیف می‌شود. در نهایت این مقاله برخی مسایل عملی و نظری عمده در تعمیق همکاری بین‌المللی را که برای حرکت به سوی یک جامعه مشترک جهانی ضروری است، بررسی خواهد کرد.

۲- تحول و محدودیت‌های دولت - ملت‌ها

نظام دولت - ملت‌های دارای حاکمیت با بلوغ عصر مدرن شکل گرفت و متحول شد. در دورانی که پادشاهان بر مداخلات و اتیکان فایق آمدند و کنترل از سوی رهبران محلی را تقویت می‌کردند سکولاریزاسیون و تمرکز قدرت به افزایش دولت‌های دارای حاکمیت منجر شد. این گونه فرض می‌شد که یک دولت دارای حاکمیت، اقتدار عالی‌رادر سرزمین تحت صلاحیت خود مستقلاً و منحصرأ در رابطه با سایر دولت‌های دارای حاکمیت اعمال نماید.^(۱) در صحنه بین‌المللی، این موضوع به این معنا

پیشرفت علمی و تکنولوژیک، به افزایش ارتباطات و برخوردها میان اقوام مختلف و کوچک شدن جهان در یک «دهکده جهانی» (global village) منتهی گردیده است. خامساً، دموکراسی سیاسی (political democracy) در سطح جهانی گسترش یافته است. در موج سوم دموکراسی، رژیم‌های اقتدارگرا و کمونیست، جای خود را به حکومت‌های دموکراتیک در نقاط مختلف جهان داده‌اند.

اگر چه تغییرات بنیادی فوق در نظام جهانی، شرایط مساعدی را برای تقویت صلح جهانی و رفاه انسانی فراهم آورده، اما اکثر کشورها هنوز در پی افزایش قدرت نظامی و رفاه مادی و تأمین منافع ملی خود هستند. البته در عصر پس از جنگ سرد، وضعیت جهانی صلح و همکاری میان دولت‌ها، مساعدتر شده است. با این وجود، تعقیب خودخواهانه منافع ملی، هنوز بر ملاحظه منافع و علائق جهانی غلبه دارد. حتی زمانی که دولت‌ها در جهت دستیابی به اهداف مشترک، تلاش‌هایی به عمل می‌آورند، اختلاف و منازعه ناشی از منافع ملی متعارض، اغلب به آسانی مرتفع نمی‌شوند.

به منظور ایجاد و حفظ صلح و سعادت جهانی، دولت - ملت‌ها باید بر تعقیب منافع انحصاری خود و منازعات بعدی میان خود فایق آیند. در جهان امروز، ما نمی‌توانیم با دولت - ملتی که هنوز شکل کاملاً توسعه یافته اجتماع سیاسی (political community) است، جلو برویم. دولت - ملت، به رغم کاهش منزلتش،

بود که وجود هر گونه قدرت برتری از سوی دولت‌های دارای حاکمیت نفی شده و تعقیب منافع ملی از سوی دولت‌ها، نمادی از حاکمیت آنها بود.

ایجاد دولت مدرن، از رهگذر هماهنگ‌سازی جوامع ملی و ارایه‌های مؤثر و کارآمد اداره امور (governance)، نظیر اداره عمومی، سیستم مالیات ملی و ارتش ملی به پیشرفت بشری کمک زیادی نمود^(۲) و با تحکیم و تثبیت مفهوم «حاکمیت عمومی» (popular sovereignty) خود، یک محصول ظهور «جمهوری‌گرایی دموکراتیک، (democratic republicanism) زمان انقلاب فرانسه، ایده دولت ملت مدرن دارای حاکمیت، جامه عمل پوشیده‌جایی که هویت ملی (national identity) از طریق مردمی بیان می‌شود که بایکدیگر در سرزمین معینی زندگی می‌کنند و در زبان، فرهنگ و مذهب واحد، مشترک هستند.

در اوایل این سال‌ها، این گونه پنداشته می‌شد که از آنجا که دولت - ملت‌ها در طی دوران مبارزه مردم تحت‌ستم علیه پادشاهان مطلقه شکل گرفتند، آنها در فضای پیشرفت و کامروایی مشترک بایکدیگر هماهنگ و متجانس خواهند شد، آن گونه که در برداشت مازینی (mazzini) از احیای ناسیونالیسم (risorgiment) به خوبی درک شده است.^(۳) اگر این ایده «ناسیونالیسم لیبرال» از عصر روشنگری مدرن به صورت کامل در حیات واقعی به منصفه ظهور رسیده بود، صلح و همکاری می‌توانست در تکامل بعدی نظم بین‌المللی حاکم شود. با

این وجود، همان طور که در مبارزه قدرت و جنگ‌های مکرر میان کشورهای اروپایی در قرن ۱۹ مشاهده شد، تاریخ واقعی در راستای این انتظار پیش نرفته است و مفهوم ایده آلیستی روابط بین‌المللی در اوایل عصر جدید، متضمن نفی این عنصر اساسی حاکمیت با برتری داخلی و استقلال خارجی نبوده است.

با بسط نظام [دولت] ملت مدرن در سطح جهان، تاریخ جهانی نشان داده که تعقیب منافع ملی از سوی دولت - ملت‌ها بیش از هماهنگی و همکاری میان آنها به منازعه (conflict) و مقابله (confrontation) منجر شده است. برای نمونه، علت غایی هر دو جنگ جهانی، باید در تقابل و رویارویی میان قدرت‌های بزرگ که سعی می‌کردند منافع ملی خود را ارتقا بخشند، جستجو شود. مبارزه بین دو بلوک در طول جنگ سرد که در عین حال در اثر منازعات بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی در تعقیب منافع انحصاری‌شان پدید آمده بود، اغلب در پوشش عبارات ایدئولوژیک انجام پذیرفت. هم اکنون در دوران پس از جنگ سرد، به رغم ظهور وضعیت صلح‌آمیز و همکاری در سیاست جهانی، تمرکز دولت - ملت‌ها بر قدرت نظامی و رفاه اقتصادی‌شان باقی است و به ندرت تغییر کرده است. برای مثال از نظر نیویورک تایمز، میزان کل فروش تسلیحات جهانی در سال ۱۹۹۹، ۳۰/۳ میلیارد دلار بود که به بالاترین سطح از سال ۱۹۸۶ می‌رسد.^(۴) ITSS در لندن گزارش کرد که میزان فروش تسلیحات ایالات متحده، انگلستان و فرانسه در

توجه قرار نمی‌گیرند با این حال [این امر] مقتضی تلاش‌های مشترک و مبتنی بر همکاری میان دولت‌هاست. بنابراین ما باید بر مجموعه‌ای از محدودیت‌های ناشی از مرزهای ملی دولت‌های دارای حاکمیت فایق آیم و به سوی ایجاد یک جامعه جهانی حرکت کنیم که همه مردم و ملل می‌توانند در آن با صلح، همکاری و سعادت مشترک زندگی کنند.

۳- ضرورت و امکان جامعه مشترک جهانی

چندین شیوه برای غلبه بر منازعه و مقابله و تقویت صلح و همکاری میان دولت - ملت‌های دارای حاکمیت وجود دارد. مؤثرترین و مطمئن‌ترین راه، ایجاد یک حکومت جهانی (world government) یا دولت جهانی (world snate) است که بر رفتار دولت ملت‌ها از بالا حاکم باشد. مع‌هذا با توجه به ماهیت آنارشیستی نظم بین‌المللی جاری که از سوی دولت - ملت‌ها شکل گرفته، شکل‌گیری حکومت جهانی در آینده امری بعید می‌نماید. بی‌نهایت مشکل است که حکومت جهانی‌ای از رهگذر انعطاف هر یک از دولت - ملت‌هایی ایجاد شود که در پرتو آن حاکمیت خود را تحت اقتدار قدرت عالی‌تری قرار دهند. حکومت جهانی همچون، «قرارداد اجتماعی» (social contract) نیست که در آن یک حکومت مرکزی به این طریق که هر یک از اعضای جامعه، حقوق حاکمیت خود را به منظور نظم و ثبات و صلح واگذار می‌کنند، ایجاد شود. ماهیت اساسی دولت دارای حاکمیت، تفوق داخلی و استقلال خارجی

سال ۱۹۸۶ درمقایسه با سال ۱۹۸۵ تا ۸٪ افزایش یافته است. این آمار نشان می‌دهد که میزان فروش تسلیحات بعد از چندین سال کاهش مداوم از سال ۱۹۸۷ باز شروع به افزایش کرده است.^(۵)

اخیراً یک مرکز تحقیقی در واشنگتن راجع به بودجه و اولویت‌های سیاسی خاطر نشان کرد که در دهه گذشته، سهم کمک از سوی کشورهای پیشرفته در تولید ناخالص داخلی آنها به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافته است. ایالات متحده از ۲۲٪ به ۱۱٪، فرانسه از ۵۹٪ به ۴۲٪، آلمان از ۳۹٪ به ۲۷٪، ژاپن از ۳۱٪ به ۲۵٪ و بریتانیا از ۳٪ به ۲۷٪^(۶) گرم شدن جهان به عنوان یکی از جدیدترین مسایل زیست محیطی، ایالات متحده تا همین اواخر درخواست سایر کشورها دال بر کاهش میزان دی‌اکسیدکربن تخلیه شده به فضا را به منظور حمایت از صاحبان منافع صنایع خود، نپذیرفته بود.^(۷)

با این وجود، در فضای جدید وابستگی متقابل عمیق میان ملت‌ها و فضای جدید دهکده جهانی، پذیرش دولت‌گرایی انحصاری و منافع ملی خودپرستانه از سوی دولت‌های دارای حاکمیت در برابر تقاضای عصر حاضر ناظر بر صلح و همکاری قرار می‌گیرد. افزون بر این، بسیاری از مسایل جاری که نژاد انسانی با آنها مواجه است (برای مثال محیط زیست، صلح، حقوق بشر، فقر، پناهندگان و تروریسم) ابعاد جهانی آنها مشهود است. این مسایل به نحو وافی و کافی از سوی برخی دولت‌ها مورد

کاملاً همگراست. از این حیث، ایجاد جامعه مشترک جهانی یکی از امور ضروری برای نیل به آن است.

جامعه مشترک جهانی، اجتماعی از دولت - ملت ها است که در آن، انسان ها فراتر از محدودیت ها و مرزهای جهانی و از منظر یک جامعه جهانی با اهداف مشترک اندیشه و عمل می کنند.^(۸) جامعه مشترک جهانی، بیشتر یک شکل توسعه یافته تر ساختار همگرایی بین المللی (cross national integrative) است تا جامعه هماهنگ جهانی (global cooperation society) که در آن تعدادی از کشورها به ارتقای تعاملات جمعی در حوزه های سیاسی مهم می اندیشند، اما هنوز به سطح اجتماع و گروهی نرسیده اند. در صحنه بین المللی معاصر، ایجاد جامعه مشترک جهانی نه تنها ضروری بوده و امکان دستیابی به آن بسیار است، بلکه در عین حال به تلاش های مشترک برخی از دولت و ملت های خاص نیز بستگی دارد.

از لحاظ نظری جامعه مشترک جهانی می تواند از دو راه بنا شود؛ از رهگذر گسترش فیزیکی و جامعه مشترک منطقه ای (regional common society) یا تشدید کیفی «جامعه مشترک جهانی». البته ذکر این مطلب ضروری است که این دو راهکار می تواند همزمان و به صورت متداخل صورت پذیرد. در جهت جامعه مشترک منطقه ای، ابتدادر بخش های مختلف جهان جوامع مشترک منطقه ای ناشی از جوامع هماهنگ منطقه ای، بنا شده و می توانند به یک اجتماع جهانی خاص

است و برخلاف افراد اجتماع، یک دولت تجلی مجموعه افرادی است که نمی توانند به آسانی از حاکمیت خود چشم پوشی کنند.

دیگر این که، همچون مورد امپراطوری های دوران باستان، یک کشور قدرتمند می تواند بر دیگر کشورها با زور - استفاده واقعی یا تهدید به استفاده - غلبه کند و خود یک حکومت جهانی ایجاد کند. این راهکار در عین حال در پرتو واقعیت بین المللی معاصر، غیر ممکن می نماید. حتی اگر یک حکومت جهانی به این شیوه تشکیل شود، فاقد مشروعیت (legitimacy) است و نسبت به چالش سایر کشورها به دلیل مبتنی بودن بر زور و اجبار، آسیب پذیر (vulnerable) است. بنابراین، با توجه به نظم بین المللی معاصر که در آن هنوز دولت - ملت به عنوان بازیگر اصلی ایفای نقش می کند، ضرورت دارد که بررسی مسایل فوری (urgent) و قابل حل (solvable) آغاز شود.

در شکل گیری یک حکومت واحد جهانی نظیر یک حکومت جهانی، مهم ترین چیزی که به ذهن متبادری شود این است که چگونه واحدهای محلی (local) و اصلی (primacy) روابط انسانی مورد توجه قرار می گیرند. دولت ملت جدید می تواند شالوده خود را با توجه به گروه های اصلی ای نظیر خانواده (family) و اجتماع محلی (local community) تثبیت نماید. به همین ترتیب وظیفه اصلی عبارت از ایجاد یک واحد همگرا و هماهنگ بین المللی بر مبنای واحد اصلی دولت - ملت به عنوان یک گام میانه در فرآیند حرکت به سوی یک جامعه جهانی

منتهی شوند، آن گونه که تعامل میان آنها افزایش یافته و تشدید گردد. از این رو جامعه مشترک مبتنی بر همکاری منطقه‌ای یک واحد متناظر جامعه مشترک و همکاری جهانی در سطح منطقه‌ای است^(۹). در مقایسه با این جهت‌گیری، راهکار دوم، تشکیل جامعه‌ای مبتنی بر همکاری جهانی رامفروض می‌گیرد که می‌تواند با تلفیقی از جوامع مبتنی بر همکاری منطقه‌ای متفاوت یا تشکیل یک ساختار مبتنی بر همکاری جهانی با مشارکت واقعی تعدادی از کشورها در مناطق مختلف جهان بنا شود و به عنوان فعالیت‌هایی جمعی که از حیث کیفی عمیق است و می‌تواند به جامعه مشترک جهانی منتهی گردد معرفی شود.

ما می‌توانیم این دو شیوه و راهکار را به صورت زیر ساده کنیم. در مورد اول فرآیند کلی، احتمالاً به شرح ذیل انجام می‌شود: دولت - ملت‌های خاصی در مناطق مختلف ← جوامع همکاری منطقه‌ای ← جوامع مشترک منطقه‌ای ← جامعه مشترک جهانی. دومین مورد، احتمالاً در معرض راهکار زیر قرار می‌گیرد: دولت - ملت‌های خاص ← جوامع همکاری منطقه‌ای ← جامعه مبتنی بر همکاری جهانی ← جامعه مشترک جهانی.

در عصر حاضر ما از توسعه همزمان این دو راهکار آگاه هستیم، اگر چه از حیث میزان همکاری و همگرایی متفاوت‌اند. نمونه اول همگرایی اروپایی است. همگرایی اروپایی تکوین و توسعه ساختار همگرایی و همکاری منطقه‌ای را تجربه کرده است. (جامعه زغال و

فولاد اروپا در سال ۱۹۵۱، جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۵۷، جامعه اروپا در سال ۱۹۶۷، پیمان اروپای واحد در سال ۱۹۸۵ پس از فراز و نشیب‌های زیاد جامعه اروپا انتقال کیفی به اتحادیه اروپایی را با امضای پیمان ماستریخت عملی کرد.^(۱۰) در مورد اخیر راهی برای نیل به یک جامعه مشترک منطقه‌ای در اروپا باز شد که احتمالاً به یک مجموعه همگرا تر توسعه خواهد یافت که در آن همگرایی معلوم و پیوسته در امور امنیتی و سیاسی، افزون بر امور اقتصادی، محقق شده است. علاوه بر مورد اروپا، مجموعه‌ای از همگرایی منطقه‌ای نیز شکل گرفته است. شورای نوردیک (Nordic) در اسکاندیناوی، آسه‌آن (ASEAN) در آسیای جنوب شرقی، سازمان وحدت آفریقا در آفریقا، سازمان دولت‌های امریکایی (OAS) و مرکوسور در امریکای لاتین و ... اگر چه این سازمان‌های منطقه‌ای تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای رادر زمینه (context) و گستره (scope) همکاری به نمایش می‌گذارند، اما در بسط جهانی مبتنی بر همکاری منطقه‌ای اهمیت به سزایی دارند و ظهور APEC و NAFTA گرایش جهانی به سوی گسترش نظام‌های جمعی منطقه‌ای را تأیید می‌کند.

در جهت دوم، مواردی همچون سازمان ملل متحد و سازمان تجارت جهانی امکان شکل‌گیری یک نهاد جمعی در سطح جهانی را نشان می‌دهند مطمئناً هر دو سازمان مسایل مهمی را به عنوان یک واحد جمعی جهانی نشان داده‌اند. سازمان تجارت جهانی در مراحل اولیه فعالیت خود قرار دارد و تا حد زیادی محدود به حوزه

اقتصادی است. اگرچه سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان عمومی (general) و عام (universal) از توان بیشتری در تکوین جامعه مبتنی بر همکاری جهانی برخوردار است، اما نقش آن از رهگذر رقابت اتحاد شوروی سابق و ایالات متحده آمریکا و تعارضات منافع ملی میان کشورهای عضو در طول سال‌های جنگ سرد محدود شده بود. با این وجود از زمان پایان جنگ سرد، نقش و جایگاه سازمان ملل متحد مستمراً در حال تقویت بوده است. از این رو، اگر سازمان ملل متحد با اصلاحات جدی در سازمان‌های تخصصی و کارکردهایش مورد تجدیدنظر قرار گیرد و مسئولیت کامل صلح جهانی - ایجاد صلح و حفظ آن - را عهده‌دار گردد، می‌تواند در ایجاد جامعه مشترک/ همکاری جانی تحت عنوان «صلح ملل متحد» (Pax-UN) پیشگام باشد. علاوه بر این سازمان‌های جهانی تازه‌ترین شاخه ASEM (مجمع اروپا - آسیا) شایسته توجه بیشتری است. مجمع اروپا - آسیا به عنوان ابزار ارتباط شبکه‌های همکاری موجود در آسیا و اروپا طراحی شده است. این مجمع از اهمیتی فراگیرتر از دو طرح همکاری منطقه‌ای در یک ساختار خاص برخوردار است و تحول جوامع مبتنی بر همکاری منطقه‌ای به یک جامعه مبتنی بر همکاری جهانی را به نمایش می‌گذارد.

تا اینجا، ما دو راهکار عملی در حرکت به سوی ایجاد جامعه مشترک جهانی را مورد بررسی قرار داده‌ایم. اما واقعیت این است که ما هنوز به سطح جامعه جهانی نرسیده‌ایم. لذا چگونه می‌توانیم در سیستم جهانی، به سوی ایجاد یک

اجتماعی از دولت - ملت‌ها، هم در سطح منطقه‌ای و هم در سطح جهانی گام برداریم؟ بسیار غیر واقع‌بینانه است که تصور کنیم تعدادی از کشورها خواهان آنند که در اهداف مشترک شریک شوند و برای محقق ساختن آن در یک یا دو روز مشارکت جویند. این امر مستلزم تلاش‌های جدی از سوی کشورهای ذی‌نفع است که ممکن است عملاً زمان زیادی صرف آن شود. شکل‌گیری اتحادیه اروپایی، نمونه پیشگام یک جامعه مشترک منطقه‌ای است که بیش از چهار دهه بعد از حرکت اولیه به سوی یک ساختار همگرایانه رسمی، محقق گردید. پایه‌گذاران جامعه مشترک جهانی / منطقه‌ای، برخی دولت - ملت‌هایی هستند که به عنوان واحدهای برخوردار از حاکمیت دارای اهداف و منافع خاص خود می‌باشند.

جامعه معاصر، یک جامعه واقع‌گرا (realistic) و عمل‌گرا (pragmatic) است. جامعه بین‌المللی مشتمل بر دولت‌های دارای حاکمیت یک استثنایست. هر دولتی به محقق ساختن و تأمین منافع ملی خود اولویت می‌دهد. منازعات احتمالی ناشی از منافع ملی متفاوت و متعارض را می‌توان از طریق جستن راهی که از رهگذر آن دولت‌های رویاروی بتوانند منافع خاص خود را به‌طور مشترک تقویت کنند، مرتفع ساخت. یکی از مناسب‌ترین نقاط عزیمت در تعقیب منافع مشترک این است که برای رسیدن به منافع مشترک در حوزه اقتصادی تلاش شود. زمانی که تعاملات اقتصادی منافی را برای همه طرفین فراهم آورد، زمینه برای

همکاری میان آنها فراهم می‌گردد. افزایش تعاملات و معاملات اقتصادی، انتقال آزاد کالاها، خدمات، سرمایه‌وکار در میان کشورها را تسهیل می‌کند. اهمیت مرزبندی‌های ملی موجود کاهش می‌یابد. تعاملات اقتصادی می‌توانند به بی‌طرفی در منازعات ناظر بر دیگر حوزه‌های رفتار دولت نظیر حوزه‌های سیاسی، ایدئولوژی و امنیتی کمک کنند. تعاملات دوجانبه در حوزه‌های فرهنگی - اجتماعی نیز می‌توانند همکاری بین کشورها را ارتقا بخشند. تبادلات فرهنگی، تعاملات اجتماعی، فعالیت‌های علمی و دانشگاهی و رویدادهای ورزشی، نه تنها ارتباطات بین دولت‌ها، بلکه احتمالاً فضای همکاری را با تقویت فهم متقابل افزایش می‌دهند. به ویژه تبادلات علمی و دانشگاهی می‌تواند به پیشرفت علمی و دانش تکنولوژیک کشورهای طرف تبادل، کمک کند. این امر می‌تواند برای توسعه ملی مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

۴- تعمیق همکاری بین‌المللی: برخی مسایل نظری و عملی

راه و رسم شکل‌گیری یک جامعه مشترک جهانی / منطقه‌ای به هیچ وجه آسان و قریب‌الوقوع نیست، چرا که اهداف و هنجارهای مشترک بایستی در میان دولت - ملت‌هایی بنا شود که فرض بر این است که حاکمیت خود را اعمال می‌کنند. با این حال همان‌طور که قبلاً خاطر نشان شد، وضعیت‌های بین‌المللی جاری در مقایسه با وضعیت قبل رساتر (more conductive) است: وضعیت همکاری و صلح‌آمیز بعد از پایان جنگ سرد؛ تضعیف مرزهای ملی در پرتو امواج جهانی شدن؛ افزایش وابستگی متقابل میان ملل با توسعه نظم سرمایه‌داری؛ تغییر شکل

با تعمیق همکاری در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی، همکاری در امور سیاسی و امنیتی نیز از طریق یک نوع تأثیر انتقالی تسهیل و تقویت می‌شود.^(۱۲) همکاری واقعی در موضوعات نظامی و استراتژیک می‌تواند بسیار مشکل باشد، چرا که همه دولت‌ها در مورد آسیب‌پذیری خود از تهدیدات خارجی بالفعل یا بالقوه بسیار حساس هستند. در صورتی که کشورهای ذی‌نفع دریابند که تعقیب امنیت مشترک و متقابل متضمن تأمین امنیت آنهاست، در آن حوزه‌ها نیز همکاری می‌کنند. استمرار همکاری و تشریک مساعی میان

جهان به یک دهکده جهانی از طریق پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک، جهت‌گیری به سوی صلح و همکاری در میان تعداد فزاینده‌ای از کشورهای دموکراتیک.

مطمئناً این روندهای جدید به صورت خودکار به ظهور یک اجتماع جهانی یا منطقه‌ای منتهی نمی‌شوند. حتی در فضایی که برای همکاری و وابستگی متقابل مطلوب و مساعدتر است، افزایش تماس‌ها و ارتباطات ممکن است مستلزم منابع و عناصر منازعه و اختلاف باشد. از این رو کشورهای ذی‌نفع، به منظور بهره‌گیری از این فرصت‌های جدید برای همکاری واقعی میان خود بایستی بی‌وقفه و مشترکاً تلاش کنند.

در تلاش برای تحقق این هدف، ایجاد و حفظ سازوکار همکاری با ثبات و پیوسته، در سطح منطقه‌ای و جهانی امری حیاتی است. به تعبیر دیگر، تعمیق همکاری بین‌المللی در جهت نیل به یک جامعه مشترک جهانی / منطقه‌ای ضروری است. از این حیث برخی از مسایل مهم نظری و عملی روابط بین‌الملل نیازمند توجه و بررسی مجدد هستند.

الف - برداشت [فهم] جدید از آنارشی بین‌المللی

اغلب عنوان می‌شود که وجود حکومت به عنوان واحد سیاسی حاکم، بین سیاست بین‌المللی و داخلی تمایز برقرار می‌کند. در سیاست داخلی حکومت به عنوان عالی‌ترین اقتدار، در حل و فصل منازعات میان افراد و گروه‌ها و حفظ نظم و ثبات در جامعه از رهگذار وضع، اجرا و

اعمال حقوق (laws) و مقررات (rules) دخالت می‌کند. برعکس، فقدان این اقتدار مافوق دولت - ملت‌ها، احتمالاً منجر به بی‌نظمی‌های بیشتری در صحنه بین‌المللی می‌شود.

این نظریه واقع‌گرایانه، وضعیت آنارشیستی در سیاست بین‌المللی را، مستقیماً به رقابت و رویارویی میان دولت‌ها مرتبط می‌سازد. این نظریه، مفهوم هابزی از «وضعیت طبیعی» (state of nature) - جنگ هر انسان علیه انسان دیگر - را در حوزه روابط بین‌الملل اعمال می‌کند. در وضعیت طبیعی، یعنی جامعه بدون حکومت مرکزی تنظیم‌کننده روابط اجتماعی، افراد درگیر مبارزات نامحدود برای جلب منافع خویش هستند.^(۱۳) به همین ترتیب در صحنه بین‌المللی بدون اقتدار حاکم برتر، دولت‌ها که در پی منافع ملی هستند، درگیر منازعات بی‌وقفه فی‌مابین بوده که اکثراً به جنگ منجر می‌شود. از این رو جنگ هر دولت علیه دولت دیگر، نماد سیاست میان دولت‌هاست.

زمانی که ماهیت روابط بین‌الملل را بر مبنای مفهوم وضعیت طبیعی پیش گفته درک کنیم، شاخص‌ترین تمایل از سوی هر دولتی، حفظ بقا به عنوان یک دولت در مبارزه با دولت دیگر، یعنی تضمین امنیت ملی می‌باشد. و در فقدان هرگونه قدرت حاکم برتر، آنها در وضعیت خودیاری (self help) قرار می‌گیرند، و باید برای بقا و امنیتشان به خود متکی باشند. از این رو تعاملات میان این دولت‌ها، بازی با حاصل جمع صفر می‌شود که در آن افزایش وضعیت یک دولت مؤید تضعیف امنیت دولت دیگر است. دولت‌های

مختلف که هر یک سیاست داخلی متفاوتی دارند، اساساً در وضعیت بازی با حاصل جمع صفر، برای بقای خود به زور متوسل می‌شوند. اما نظریه فوق‌الذکر، بر تسلط منازعه و رویارویی در سیاست بین‌المللی آنارشیستی تأکید دارد و به واسطه تمرکز بر ویژگی‌های خاص روابط بین‌الملل، مسایل مهمی را بیان می‌کند. حتی در فقدان اقتدار حاکم برتر، تعاملات و مناسبات میان دولت‌ها می‌تواند به جای ماهیت منازعه‌آمیز، بر ماهیت همکاری مبتنی باشد. ابتدا، این فرض واقع‌گرایانه که وضعیت خودیاری بر اساس آنارشی به ناگزیر به منازعات میان دولت‌ها منجر می‌شود، بر فهم و برداشت از ماهیت روابط بین‌الملل مبتنی است. گمان می‌رود که منازعه، بر همکاری در تعاملات و مناسبات میان دولت‌ها ترجیح دارد، چراکه آنها سعی می‌کنند منافع خود را تا آن جا که ممکن است در یک وضعیت عدم اعتماد متقابل، چون بازی معمای زندانی (prisoner's dilemma) دنبال کنند. اما این چشم انداز بسیار کوتاه‌بینانه است. همان‌گونه که نولبرال‌ها معتقدند، احتمال همکاری سازنده (constuctive cooperation)، حتی در بازی معمای زندانی که خیانت (Betrayal)، استراتژی مسلط بازیگران ذی‌نفع است، وجود دارد. معمای زندانی، بازی قبلی بین دو بازیکن را مفروض می‌گیرد. اما چنین بازی‌هایی در سیاست بین‌الملل پیوسته رخ می‌دهند. در تکرار این بازی‌ها، بازیگرانی که هدف افزایش منافعشان را دنبال می‌کنند، به سنجش سود و زیان آینده و حال‌نیزمی‌پردازند. در این وضعیت، خیانت در

مقایسه با همکاری در درازمدت، نتایج کمتری به دنبال دارد، چراکه هدف مورد انتظار از خیانت فعلی، از رهگذر خسارت ناشی از معامله به مثل طرف دیگر به خطر می‌افتد.^(۱۴) در این ارتباط زمانی که بازیگری، بدون قید شرط با دیگری در بازی اول همکاری می‌کند و به اقدام بازی بعدی با قاعده «این به آن در» (tit-for-that) پاسخ می‌دهد، بازیگر دیگر تشخیص می‌دهد که «همکاری به جای خیانت» می‌تواند منافع بیشتری برای او در تکرار بازی‌ها به همراه داشته باشد. در این راستا در مناسبات بعدی به همکاری اولویت داده می‌شود.^(۱۵)

دوم، آنارشی بین‌المللی می‌تواند به معنای امری متفاوت از وضعیت خودیاری منازعه‌آمیز می‌باشد که از سوی واقع‌گراها مطرح می‌شود. همان‌طور که در بالا بررسی شد، فهم متضاد از آنارشی بین‌المللی، مبتنی بر ایده‌ها بازی از وضعیت طبیعی است. اما می‌توانیم وضعیت طبیعی آنارشیستی را در یک شیوه متفاوت (و از حیث دیگر) مشاهده نماییم. برای نمونه، مطابق برداشت لاک (Locke) از وضعیت طبیعی، افراد، بدون این‌که منافع مشروع دیگران نادیده گرفته شود، تحت انقیاد هیچ قدرت مرکزی متمرکز بر ارتقای منافع آنها قرار نمی‌گیرند، بلکه آنها نیز می‌پذیرند که دیگران نسبت به نتایج کار خود، دارای حقوقی هستند و این‌که هر کسی استحقاق دارد که کسانی را که حقوق طبیعی سایرین را نقض می‌کنند تحت پیگرد قانونی قرار دهند.^(۱۶) در این راستا، نظریه لاک در خصوص وضعیت طبیعی، مستلزم این است که عناصری برای نظم (order)

و وابستگی متقابل (interdependence) تحت آنارشی و از رهگذر تضمین حقوق مشروع در قبال همه اعضای جامعه وجود داشته باشد. اجرای این مفهوم در عرصه روابط بین الملل مؤید این معناست که در فقدان یک اقتدار عالی، بر اساس تعاملات میان دولت‌ها، یک «جامعه بین المللی» مبتنی بر وابستگی متقابل و همکاری به جای خودیاری و منازعه شکل می‌گیرد که در آن برخی حقوق مشترک نسبت به هر دولتی باید به رسمیت شناخته شود.^(۱۷)

سوم، مطابق رهیافت سازنده گرایانه (constructivist) مبتنی و متمرکز و جامعه‌پذیری بین‌الذهانی (intersubjective socialization) میان دولت‌ها، وضعیت خودیاری و سیاست قدرت منازعه‌آمیز برگرفته از نظریه واقع‌گرایانه، نمی‌تواند به عنوان ماهیت ذاتی غیر قابل تغییر نظم بین‌المللی آنارشیستی در نظر گرفته شود. به عبارت دیگر، خودیاری و سیاست منازعه‌آمیز طفیلی ناشی از دولت‌های دارای حاکمیت تنها عنصر تشکیل دهنده آنارشی بین‌المللی نیست، بلکه صرفاً یکی از نهادهای متعددی است که در فرآیند تعاملات میان آنها شکل گرفته است. نظیر افراد یک جامعه، دولت‌ها در نظام بین‌المللی هویت و منافع خود را از طریق تعاملات مستمر با دیگر دولت‌ها شکل می‌دهند و بر مبنای این فرآیند جامعه‌پذیری رفتار می‌کنند. معمولاً هویت در یک بستر اجتماعی خاص ساخته می‌شود. همان‌طور که افراد، مجموعه‌ای از هویت‌ها را در پرتو نقش‌های سازمانی (institutional) متنوع و متعددشان به خود می‌گیرند، دولت‌ها نیز

هویت‌های متعددی کسب می‌کنند که خاستگاه گوناگون آنها را در روابط بین‌الملل منعکس می‌نمایند. با در نظر گرفتن این رویه، خودیاری و مبارزه قدرت میان دولت‌ها، تنها یکی از هویت‌ها و علایق متعددی است که بر اساس نظم بین‌المللی آنارشیستی شکل گرفته است.^(۱۸)

پیروی از این نگرش، زمانی از سوی دولت‌ها به عنوان اولویت اول در نظر گرفته می‌شود که امنیت ملی آنها را تضمین کند. برداشت از امنیت می‌تواند به انحای مختلف، در پرتو شکل ایجاد هویت و علایق، از رهگذر برداشت بین‌الذهانی روابط آنها با سایر دولت‌ها تعریف شود. زمانی که دولتی هویتش را در قالب تعارض امنیت خود با امنیت سایر دولت‌ها تعریف می‌کند، امنیت، موضوع مسئولیت هر دولتی می‌شود. این امر احتمالاً، به وضعیت خودیاری و رقابت قدرت میان آنها منجر می‌شود. از طرف دیگر زمانی که دولت‌ها امنیت خود را در جهت مورد توجه قرار دادن امنیت سایر دولت‌ها تعریف و تبیین می‌کنند، تضمین امنیت یک دولت می‌تواند بیشتر متناظر با مسئولیت همه دولت‌های ذی‌نفع باشد تا مسئولیت یک دولت خاص. از این‌رو منافع بر حسب جامعه‌بین‌المللی تعریف می‌شود و منافع ملی به «منافع بین‌المللی» معطوف می‌گردد.^(۱۹)

با در نظر گرفتن این مطلب، خودیاری عنصر ذاتی آنارشی بین‌المللی نیست، بلکه یک نهاد اجتماعی شده (جمعی) ناشی از تعاملات میان دولت‌ها است. هویت و منافع دولت‌ها، در فرآیند تعاملی دولت‌ها شکل می‌گیرد و آنها به

جای خود، رفتار دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بر این اساس در جریان تعاملات دولت‌ها در تعقیب منافع متقابل، هویت و منافع جدید می‌تواند از طریق فرآیند جامعه‌پذیری متفاوت با فرآیندی که باعث خودیاری می‌شود، ایجاد گردد. زمانی که آنها هویت و منافع را در رفتار دولت‌ها لحاظ می‌کنند همکاری می‌تواند در نظام آنارشی نهادینه شود به همان میزان که خودیاری می‌تواند از عهده این کار برآید. به عبارت دیگر، علاوه بر این که مبارزه قدرت از خودیاری نشأت می‌گیرد، همکاری مبتنی بر وابستگی متقابل نیز در نظم بین‌المللی آنارشیستی ممکن می‌نماید.

مبارزه قدرت و همکاری، از طریق فرآیندهای متفاوت تعامل و نیز جامعه‌پذیری بین‌الذهانی متفاوت دولت‌ها نهادینه می‌شود. این برداشت جدید از طبیعت آنارشی بین‌المللی در ارتقای همکاری مداوم و با ثبات میان دولت‌ها بسیار مهم است.

ب- ارزیابی مجدد سود نسبی و مطلق

رهیافت واقع‌گرایانه که بر جنبه منازعه‌آمیز سیاست بین‌الملل تأکید دارد، امکان همکاری میان دولت‌ها را نفی نمی‌کند. اما این نگرش تأکید دارد که اگر چه روابط مبتنی بر همکاری میان دولت‌ها می‌تواند در فرآیند تعاملی شان شکل گیرد، اما محدود بوده و چندان دوام نخواهند داشت. این نظریه خوش بینانه در خصوص همکاری، مبتنی بر این برداشت است که دولت‌ها، دستاوردهای ناشی از تعاملات با سایر دولت‌ها را به صورت رسمی در نظر می‌گیرند. «سود نسبی»

(relative gain) سودی است که یک دولت به گونه‌ای نسبی از منافع دولت دیگر به دست می‌آورد، در حالی که هر دو طرف می‌توانند از منافع ناشی از این تعاملات بهره‌جویند. برعکس «سود مطلق» (absolute gain) به معنای سودی است که دولتی، صرف نظر از سود دولت دیگر، در تعاملات فی‌مابین به دست می‌آورد. بر حسب کارکرد سود، سود مطلق به صورت $U=V$ و سود نسبی به صورت $U = V - K(W - V)$ ، ترسیم می‌شود. در این قاعده، U به معنای سود، V به معنای دستاوردهای طرف ذی‌نفع، W نمادی از منافع طرف دیگر و K ضریب حساسیت (میزان حساسیت یک دولت نسبت به اختلاف بین منافع خود و طرف دیگر) است. نوسان‌های ضریب K وابسته به موضوعات و اوضاع و احوال است، اما همواره از صفر بیشتر است.^(۲۰) چشم‌انداز واقع‌گرایانه در روابط بین‌الملل بیشتر بر اهمیت سود نسبی تأکید دارد تا سود مطلق، زیرا این گونه فرض می‌شود که نظر به این که در وضعیت خودیاری در نظام آنارشی، اولویت اول دولت‌ها بقا و امنیت است، لذا آنها باید به منافع دولت‌های دیگر همچون منافع خود توجه داشته باشند. یعنی برای دولتی که با فرصت‌هایج برای همکاری با دولت دیگر در جهت منافع متقابل مواجه می‌گردد، مسئله اصلی این است که چگونه منافع نهایی مورد نظر بین آنها توزیع شود. دلیل این امر آن است که تصور می‌شود طرف دیگر به میزانی که سود بیشتری کسب کند، ممکن است از آنها برای تهدید امنیت طرف دیگر استفاده کند. (یعنی

افزایش آمادگی های نظامی). در چنین وضعیتی، تا آنجا که به نگرانی یک دولت درباره منافع نسبی دولت دیگر مربوط می شود، همکاری بین دو دولت بسیار مشکل می گردد.^(۲۱) از این رو یکی از اهداف عمده تعاملاتی یک دولت با دولت دیگر، جلوگیری از برخورداری بیشتر طرف مقابل از سود نسبی است، چرا که همکاری آنها را کمتر امکان پذیر می سازد.

دیدگاه واقع گرایانه ناظر بر اهمیت سود نسبی، با توجه به اهمیت بقا و امنیت در روابط بین الملل، بسیار قانع کننده می نماید. مع الوصف این استدلال که توجه به سود نسبی همکاری را مشکل می کند، مبتنی بر منطق یکسویه (یکطرفه) است. برای نمونه، دولت هایی که منافع مشترکی در امور امنیتی دارند، می توانند در مقام افزایش دادن منافع مطلق خود برآیند بدون این که در خصوص منافع نسبی خود نگرانی داشته باشند و دولت هایی که به دنبال پیشینه سازی منافع نسبی می باشند، اغلب فاقد چنین منافع مشترکی هستند. افزون بر این، از آنجا که توجه به منافع نسبی، در حوزه امنیتی از اهمیت بیشتری برخوردار است تا در حوزه اقتصادی، احتمال همکاری در موضوعات با سود نظامی فراوان مشکل است اما در مسایلی که اهمیت نظامی کمتری دارند این گونه نیست.^(۲۲)

با توجه به آن چه گذشت، نگرانی درباره منافع نسبی، همواره تأثیر قطعی روی سیاست های دولت ندارد. یعنی اهمیت منافع نسبی مشروط است، حتی در موردی که دولتی سود نسبی بیشتری نسبت به دیگری در

تعاملات فیما بین کسب می کند. آنها، زمانی که دولت اول قصد (intention) و انگیزه (motive) استفاده از آن دستاوردها را برای تقویت بنیه نظامی خود در برابر دولت دوم دارد، منافع حاصله منیع تهدید واقعی می شوند. بدون چنین قصد و انگیزه ای، منافع نسبی به صورت خودکار با تهدید امنیتی ارتباط پیدا نمی کند. آنها ممکن نیست قابل تبدیل باشند. از این رو منافع نابرابر ناشی از تعاملات بین دو دولت ممکن است برای تهدید امنیتی شرط لازم باشد اما شرط کافی نیست. حتی در صورت وجود انگیزه سوق دادن منافع نسبی به حوزه نظامی، همیشه فرصت ها و شرایط لازم برای استفاده از آن منافع در جهت ایراد لطمه به امنیت دولت دیگر، وجود ندارد. چنین شرایطی می تواند در وضعیت منازعه آمیزی همچون رویارویی نظامی آمریکا و شوروی در عصر جنگ سرد مصداق یابد، اما در سایر موارد این گونه نیست.^(۲۳)

همان گونه که ذکر شد کارکرد نهایی منافع نسبی، به صورت فرمول قاعده $U = V - K(W - V)$ تنظیم می شود. در این معادله بر اهمیت منافع نسبی تأکید می شود و فرض بر آن است که ضریب حساسیت K همیشه بیشتر از صفر است. مع هذا عملاً ارزش K می تواند صفر و حتی کمتر باشد. برای نمونه زمانی که عضو یک اتحادیه با ثبات سعی می کند قدرت عضو دیگر را به منظور استحکام موضع مشترک در برابر اتحادیه دشمن تقویت کند، K می تواند ارزش زیر صفر داشته باشد. تلاش های ایالات متحده آمریکا برای تقویت قدرت اقتصادی متحدین

خود در اروپای غربی و آسیای شرقی در مقابله با بلوک کمونیست در جریان سال‌های اولیه جنگ سرد می‌تواند نمونه بارزی باشد. نظریه منافع نسبی می‌تواند در ارتباطات بین دو کشور از اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار باشد. اما زمانی که تعداد دولت‌های متعامل از دو دولت بیشتر باشند، اعتبار آن کاهش می‌یابد و خود این مفهوم مبهم می‌شود. بر اساس آن چه تا به حال مورد بررسی قرار گرفت، اگر ما به مسئله منافع نسبی از منظر دیگری نگاه کنیم، توجه به منافع نسبی کمتر به عنوان یک مانع در تعمیق همکاری بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ج- اهمیت نهادهای بین‌المللی و چند جانبه‌گرایی

در روابط بین‌المللی «همکاری» (cooperation) از هماهنگی (harmony) متمایز است. «هماهنگی» به این معناست که برخی دولت‌ها منافع خود را در یک سازگاری طبیعی با منافع دیگران دنبال می‌کنند، اما «همکاری» به این معناست که سیاست‌های دولت‌های مختلف بدون هماهنگی طبیعی می‌توانند از طریق مشارکت، مصالحه و مساعی با یکدیگر سازگار شوند. در این معنا، «همکاری» اغلب وضعیت‌های تعارض گونه بالقوه را بدیهی می‌داند.^(۲۴) به این دلیل، همیشه برای دولت‌ها ممکن نیست که با منافع متفاوت با یکدیگر همکاری کنند. «همکاری» که به تبدیل منازعات بالقوه به روابط هماهنگ کمک می‌کند، در سیاست بین‌الملل محدودیت‌های ساختاری چندگانه‌ای دارد. اول این که تحت نظم آنارشیک رفتار خودخواهانه دولت‌ها

در غلبه بر این محدودیت‌های ساختاری، نهادهای بین‌المللی به همراه تعاملات دولت‌ها در جهت همکاری نقش مهمی ایفا می‌کنند. به طور کلی نهادهای بین‌المللی به عنوان مجموعه‌ای از قواعد مستمر و پایدار به هم مرتبط یا الگوهای منظم رفتاری تلقی می‌شوند که نقش بازیگران را تعریف، رفتار آنها را تنظیم و برخی انتظارات دیگر را در روابط بین‌الملل شکل می‌دهند.^(۲۵) این نهادها به تسهیل همکاری بین‌المللی از طریق بررسی مجموعه‌ای از مسایل (برای مثال کنترل رفتارهای دولت‌ها) که در نظام آنارشیک رخ می‌دهد، کمک می‌کنند. این سازمان‌ها می‌توانند جریان اطلاعات میان دولت‌ها را کارآمدتر کرده و فرصت‌هایی برای سیاست همکاری و مذاکره ایجاد کنند. این سازمان‌ها همچنان می‌توانند در افزایش اعتماد در قطعیت و تداوم توافقات

بین‌المللی از طریق نظارت بر اجرای مناسب آنها مشارکت نمایند.

نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از سه عنصر تشکیل می‌شوند: «مقاله نامه‌های غیر رسمی»، که به عنوان قواعد ضمنی رفتاری به صورت مشترک پذیرفته شده‌اند، «رژیم‌های بین‌المللی» که قواعد و هنجارهای شکل گرفته از طریق اجماع میان دولت‌ها هستند و «سازمان‌های بین‌المللی» که به عنوان واحدهای رسمی رفتار دولت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهند.^(۲۶) مقاله نامه‌های بین‌المللی نظیر حقوق مصونیت دیپلمات‌ها به ارتقای فهم متقابل در میان دولت‌ها کمک کرده و مذاکره و همکاری میان آنها را بدون وجود قاعده‌ای مکتوب تسهیل می‌کنند. رژیم‌های بین‌المللی نظیر GATT و NPT نیز در ایجاد و حفظ روابط مبتنی بر همکاری میان دولت‌ها از طریق هدایت آنها به اقدام بر مبنای هنجارها و قواعد مشترک نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند.^(۲۷)

سازمان‌های بین‌المللی برای بسیج تلاش‌های مشترک تشکیل می‌شوند تا حل مسایلی را که در سطح دولت‌های خاص با مشکل مواجه هستند مورد بررسی قرار دهند. آنها در تقویت و تشویق همکاری بین‌المللی از رهگذر هماهنگ کردن سیاست‌های دولت‌های عضو و انجام اقدام جمعی نقش زیادی ایفا می‌کنند. نمونه بارز آن سازمان ملل متحد است. سازمان ملل متحد یک سازمان بین‌المللی است و به منظور ارتقای صلح جهانی و رفاه و سعادت انسانی از طریق همکاری میان دولت‌ها تاسیس

شده است. اگر چه سازمان ملل متحد تحت الشعاع محدودیت‌های عینی ناشی از رویارویی ایالات متحده و اتحاد شوروی در طول جنگ سرد بود، اما نقش مهمی در حفظ صلح جهانی و حمایت از حقوق بشر داشته است. در عصر پس از جنگ سرد اهمیت سازمان ملل متحد بیشتر شده است. در صحنه بین‌المللی معاصر که ایجاد حکومت جهانی (world government) یا فدراسیون جهانی (world federation) در آینده نزدیک بعید می‌نماید، نقش اصلی در تقویت صلح جهانی و همکاری بین‌المللی به سازمان ملل متحد محول شده است. از این رو همان طور که در فصل پیشین بررسی شد، دورنمای صلح سازمان ملل متحد (Pax - UN) در سطح گسترده‌ای نمایان شده است.

به موازات سازمان‌های بین‌المللی، نقش سازمان‌های غیر دولتی (NGOs) در سال‌های اخیر به نحو چشمگیری افزایش یافته است. سازمان‌های غیردولتی بر مبنای مشارکت اختیاری شهروندان و به منظور ارتقای ارزش‌های انسانی، در خارج از ساختار دولت تشکیل شدند. سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی (INGOs) در حوزه‌های مهمی نظیر حقوق بشر، صلح و محیط زیست که در آنها تضاد منافع ملی، نیل به اجماع را در میان دولت - ملت‌ها مشکل می‌سازد، فعالیت‌های چشمگیری از خود نشان داده‌اند. سازمان‌های غیردولتی به موضوعاتی که به نحو مناسبی از سوی دولت - ملت‌های ملی عنایت نشده، توجه

بین‌المللی نشان داده‌اند. فعالیت‌های چند جانبه مبتنی بر همکاری بین‌المللی، زمینه را برای «جامعه مدنی جهانی» (global civil society) با غلبه بر محدودیت‌های دولت - محوری انحصاری فراهم می‌آورد و جنبش بزرگی را جهت شکل‌گیری جامعه جهانی و منطقه‌ای از طریق تقویت همکاری بین‌المللی ایجاد می‌کند.^(۲۸)

در این راستا، نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها را به همکاری سازمان یافته تشویق می‌کنند. دولت - ملت‌ها با تکیه بر نهادهای بین‌المللی، می‌توانند نتایج بهتری کسب کنند. افزون بر این، نهادهای بین‌المللی نه تنها رفتار دولت‌ها را به واسطه نفوذ و تأثیر در تعریف منافع یک دولت و تفسیر سیاست‌های دولت دیگر تنظیم می‌کنند، بلکه به آنها شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، آنها با تأثیر گذاری بر فرآیند جامعه‌پذیری بین‌الذاتی، به تقویت رفتار مشترک دولت‌ها کمک می‌کنند. و لذا دولتمردان می‌توانند «وضعیت» را تعریف کرده، به آن معنا بخشیده و بر مبنای معنای ارایه شده عمل کنند.

به منظور جامعه عمل پوشاندن مؤثرتر به عناصر سازنده نهادهای بین‌المللی یک رهیافت چند جانبه گرایانه ناظر بر همکاری بین‌المللی سودمندتر است تا یک رهیافت بین‌المللی یکجانبه یا دو جانبه. چند جانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل به معنای برنامه‌ای برای ایجاد هماهنگی در روابط میان بیش از دو دولت، و بر مبنای «اصول رفتاری عمومی» می‌باشد که به تشریح اصول کلی رفتاری بدون توجه به منافع

خاص برخی دولت‌ها معطوف است.^(۲۹) به عنوان یک اصل سازمانی، چند جانبه‌گرایی از «چند جانبه بودن - being multilateral» متفاوت است. در حالی که نهادهای چند جانبه روی ابعاد سازمانی و رسمی تعاملات دولت تمرکز دارند، نهادهای چندجانبه‌گرا بر جنبه واقعی تعاملات تأکید می‌کنند. یعنی بر شیوه‌ای که برطبق آن روابط میان کشورهای متفاوت سامان یافته و الگوسازی می‌شود. از این منظر، همه دولت‌ها به لحاظ جغرافیایی ذی‌نفع هستند و سود و ضررهای کارکردی از تعاملات آنها نشأت می‌گیرد. در عین حال انتظار می‌رود، در درازمدت، منافع حاصل از مجموعه‌ای از مسایل، بیش از منافع حاصل از یک مسئله خاص در زمان خاص باشد (معامله به مثل مبهم). بنابراین همکاری و اجماع میان دولت‌ها، بر مبنای منافع حاصل می‌شود. چند جانبه‌گرایی سازمان یافته، مستلزم عناصر مهم «جامعه بین‌المللی» (international society) است که فراتر از نظام بین‌الدولی (interstate system)، به عنوان مجموعه‌ای از تعاملات دولت‌ها محسوب می‌گردد.

چند جانبه‌گرایی به عنوان اصل اجرایی روابط بین‌الملل می‌تواند به ارتقا و حفظ همکاری بین‌المللی به شکل زیر کمک کند.^(۳۱) نخست، این که ایجاد ساز و کارهای چند جانبه‌گرایانه مدیریت بین‌المللی، به دلیل منافع متفاوت کشورهای ذی‌نفع مشکل است. با این وجود، هنگامی که این ساز و کارها اعمال می‌شوند، استمرار و انطباق فراوانی از خود

نشان می‌دهند. یعنی زمانی که ساختار چند جانبه‌گرایانه، با ایجاد ساز و کارهای سازمانی ناظر بر همکاری شروع به کار می‌کند، می‌تواند با پویایی تطبیقی خود، بر تغییرات محیطی تأکید و اصرار نماید. دوم، از آنجا که چندجانبه‌گرایی بر اصول رفتاری فراگیر و عمومی مبتنی است، نهادهای چند جانبه‌گرا، در مقایسه با نهادهایی که از اجماع موقت و فوریت‌های محیطی تشکیل می‌شوند انعطاف‌پذیری بیشتری دارند. برای مثال می‌توان به برخورد با تغییر قدرت در میان دولت‌ها در وضعیت‌های امنیت جمعی و رژیم تجاری بین‌المللی اشاره کرد. که احتمالاً این تغییرات را در تنظیم کارهای خود استحاله می‌نمایند. سوم، مسئله مشروعیت (legitimacy) می‌تواند به آسانی در جریان ساز و کارهای چندجانبه‌گرایانه حل شود، چرا که ساز و کارهای مزبور اصولاً بر اجماع پایدار دولت‌های ذی‌نفع مبتنی هستند. چهارم، به دلیل آن که بسیاری از روابط چند جانبه‌گرایانه اخیر میان دولت‌ها، از نهادهای بین‌المللی رسمی ناشی شده است، تحول مستمر نیز بر توسعه چند جانبه‌گرایی در سیاست بین‌الملل تأثیر مثبتی بر جای می‌نهد.

د - نقش قدرت‌های بزرگ

در ارتباط با ساخت و حفظ نهادهای بین‌المللی و ساختار چندجانبه‌گرایانه برای همکاری بین‌المللی عمیق، نقش قدرت‌های بزرگ اهمیت زیادی دارد. دیدگاه واقع‌گرایانه با تأکید بر ماهیت سیاسی روابط بین‌الملل بر این باور است که ایجاد و استمرار یک نظم بین‌المللی تا

حد زیادی بر وجود یک قدرت «هژمونیک» مبتنی است. بر طبق نظریه، در حالی که کنترل یک قدرت هژمونیک در نظام بین‌المللی به ارتقای صلح و نظم و همکاری کمک می‌کند (همچون وضعیت صلح رومی، صلح انگلیسی و صلح آمریکایی و ...) تمایل به منازعه و بی‌نظمی، صلح و همکاری را به مخاطره می‌اندازد.^(۳۳) در حوزه اقتصاد جهانی نیز، در حالی که یک نظم اقتصادی آزاد و با ثبات بر اساس نظام بین‌المللی هژمونیک ترجیح داده شد، اما حمایت‌گرایی و منازعات بعدی میان کشورها در اقتصاد جهانی، بدون هرگونه قدرت هژمونیک افزایش یافته است.^(۳۳)

به رغم اهمیت غیر قابل انکار نقش قدرت‌های بزرگ در تکامل نظم بین‌المللی، نظریه ثبات هژمونیک مؤیدگرایی به سوی یک «جبرگرایی قدرت بزرگ» افراطی با تأکید زیاد بر منطق قدرت است. زمانی که قدرت‌های هژمونیک به دو بخش «جابر» (coercive) و «خیرخواه» (benevolent) تقسیم می‌شوند، قدرت‌های خیرخواه، آنهایی هستند که سعی می‌کنند یک نظم بین‌المللی جمعی و با ثبات را با تشویق کشورهای دیگر در تشریک مساعی با آنها ایجاد کنند. کشورهای جابر کشورهایی هستند که به دنبال ایجاد نظم بین‌المللی مطلوب جهت تعقیب منافع خود از طریق اعمال قدرت جابرانه علیه کشورهای دیگر می‌باشند.^(۳۴) در هژمونی جابرانه، حتی زمانی که قدرت هژمونیک در شکل‌گیری نظم بین‌المللی با اجبار در جهت منافع خود به موفقیت دست

می‌یابد، باعث همکاری صلح‌آمیز و نیز عدالت بین‌المللی نمی‌شود. سایر دولت‌ها احتمالاً نظم تحمیلی بر خود را به چالش می‌کشند و از این رو عناصر بی‌نظمی و منازعه در این نظم، ذاتی و طبیعی هستند. زمانی که قدرت ملی کشور هژمونیک کاهش می‌یابد، آنها مستعد رویارویی و اختلاف برای غلبه بر نظم تحمیلی و کمک به شکستن ساختار این نوع همکاری می‌شود. انتقاد دیگر بر نظریه ثبات هژمونیک این است که کشورهای قوی، خود با بحران‌های مستمر و بی‌ثباتی در اقتصاد جهانی، در جهت نابودی و فروپاشی نظم بین‌المللی و ساختار همکاری پدیدار شده‌اند.^(۳۵)

افزون بر این، نظریه ثبات هژمونیک زمانی که بر مجموعه‌ای از دوره‌های تاریخی و حوزه‌های موضوعی اعمال شد، اعتبار چندانی به دست نیاورد. مطالعه‌ای در خصوص سطوح تعرفه اروپایی نشان می‌دهد که سیاست‌های تجاری کشورهای اروپایی در آن زمان کم و بیش تحت نفوذ قدرت و سیاست‌های هژمونیک بریتانیا بوده است تا وضعیت‌های اقتصادی توسعه یا رکود در هر یک از کشورها.^(۳۶) بررسی رویه‌های تجاری در صنعت اتومبیل در دهه ۱۹۷۰ نشان می‌دهد که سیاست‌های حمایت‌گرایانه ایالات متحده و نیز کشورهای اروپایی بیشتر از طریق سرمایه تولید مازاد تعیین می‌شدند تا زوال هژمونی آمریکا.^(۳۷) بر این اساس، نظریه ثبات هژمونیک به لحاظ تجربی، خوب ظاهر نشده است. نقش قدرت‌های بزرگ در کاهش منازعه (conflict) و

اختلاف (division) و تقویت همکاری و ثبات در میان دولت‌ها بسیار مهم است، اما دخالت آنها در شکل‌گیری نظم بین‌المللی برای افزایش منافع انحصاری یا تقویت موضع مسلط خویش، نه تنها به عدالت بین‌المللی منجر نمی‌شود، بلکه حتی در درازمدت منافع آنها را نیز به خطر می‌اندازد. این امر همچنین در مورد ایجاد و استمرار نهادهای بین‌المللی و ساز و کارهای چندجانبه‌گرایانه مصداق دارد. سلطه قدرت‌های بزرگ بر این نهادها به احتمال زیاد واکنش سایر کشورها را به دنبال دارد. این نتیجه در تشکیل و حفظ نهادهای چندجانبه‌گرای کارآمد مشکل‌تر است. بنابراین، از قدرت‌های بزرگ انتظار می‌رود یک هدف جهت‌دار مشترک را با رهبری سازنده یا راهنمایی از طریق ابتکار در جهت حفظ بنیان نهادها و ساختارهای جمعی ارایه دهند. به عبارت دیگر جستجوی یک «ملت قوی» (Strong nation) بلکه جستجوی یک ملت بزرگ (great nation) می‌باشد.^(۳۸)

در این راستا، رفتار ایالات متحده در عصر پس از جنگ سرد، بسیار مطلوب نمی‌نماید. اگر چه ایالات متحده به تنها ابرقدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی مبدل شده است، اما رفتارش بیشتر در راستای سلطه هژمونیک بوده است تا در جهت رهبری راهنما (guiding). در مواردی همچون بمباران نامحدود یوگسلاوی، طرفداری از توسعه سیستم دفاع موشکی ملی (NMD)، ناتوانی در پذیرش معاهده منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای، و اکراه در انجام اقداماتی برای جلوگیری از حرکت احتکارآمیز

به خوبی ایجاد و تثبیت شدند، قادر خواهند بود که در ساختارهای مبتنی بر همکاری منطقه‌ای بزرگ‌تر توسعه یافته و متعاقباً در یک جامعه مشترک جهانی ترکیب شوند. همکاری ژرف‌تر ملل تحت یک جامعه مشترک جهانی می‌تواند در نهایت به کنفدراسیون جهانی دولت‌ها منتهی شود که سیاستمداران و مردم همه کشورها به عنوان شهروندان جهانی (world citizens) در یک خانواده جهانی واحد، اندیشه و عمل می‌کنند.^(۳۹) این فرآیند کلی تک‌خطی (unilinear) نیست. در حالی که به طور کلی شکل‌گیری جوامع مشترک/همکاری منطقه‌ای، احتمالاً بر حرکت به سوی یک جامعه مشترک جهانی تقدم دارد، اما هر دو می‌توانند همزمان پیش رفته، شرایط عینی جامعه بین‌المللی و اراده ذهنی ملل را منعکس نمایند.

در فرآیند تحول جوامع مشترک/همکاری منطقه‌ای به یک جامعه مشترک/همکاری جهانی ممکن است منابع جدید منازعه و رویارویی در صحنه بین‌المللی ایجاد شوند. زمانی که سازمان‌های همکاری منطقه‌ای منافع منطقه‌ای خود را با محروم‌سازی مناطق دیگر تعقیب می‌کنند، این امر می‌تواند به اختلاف و منازعه میان سیستم‌های همکاری مدنی منجر شود. بر این اساس، ایجاد و تحکیم نهادهای منسجم با ثبات و مستمر همکاری بین‌المللی در سطوح منطقه‌ای و جهانی در حرکت به سوی یک جامعه جهانی حیاتی است.

به منظور همکاری بین‌المللی عمیق برای ایجاد یک جامعه جهانی، توجه مجدد به

سرمایه مالی بین‌المللی این مسئله به خوبی مشهود است. اگر چنین باشد، باید این‌گونه تلقی کرد که رهبری آمریکا هم از حیث تقویت صلح و همکاری جهانی و هم از لحاظ حمایت از منافع امریکا، رهبری سازنده (constructive) و مؤثرتر از تعقیب رهبری هژمونیک است.

ه- ملاحظات پایانی

اگر چه دولت - ملت‌ها مشارکت زیادی در پیشرفت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حیات بشری داشته‌اند، اما برخورد منافع ملی در میان آنها نیز به مجموعه‌ای از مسایل جدی در روابط بین‌الملل منجر شده است. در عصر حاضر که نظم جهانی به طور کلی نسبت به صلح و همکاری جهانی مطلوب‌تر گردیده است، تجلی خارجی حاکمیت ملی تا حد زیادی به عنوان تعقیب خودپرستانه منافع ملی باقی است. از این رو ما نیازمند انجام تلاش‌های مستمر جهت ایجاد یک جامعه جهانی (global community) هستیم که در آن همه ملل بتوانند با یکدیگر در صلح، همکاری و کامیابی مشترک زندگی کنند. یک نوع احتمالی از این اجتماع جهانی، جامعه مشترک جهانی است.

همان‌طور که بسیاری از دولت - ملت‌های مدرن از درون دولت‌های فئودال کوچک سر برآوردند، دولت - ملت‌های امروز نیز می‌توانند خود را در جوامع مبتنی بر همکاری و همگرایی بزرگ‌تر هم در سطح منطقه‌ای و هم جهانی سازماندهی کنند. بعد از این که جوامع مشترک/جمعی منطقه‌ای کشورهای همسایه

پانوشتها

- 1- F.H.Hinsley, **Sovereignty**, 2nd ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 1986).
- 2- Charles Tilly, "Reflections on the History of European States - Making", in C. Tilly., ed., **The Formation of National States in Western Europe** (Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1974), pp. 51-70.
- 3- Peter Alter, **Nationalism** (London: Edward Arnold, 1989), pp. 28-34.
- 4- **New York Times**, August 21, 2000.
- 5- Hankyureh "One - Nation", **Daily News**, October 14, 1997, p.10.
- 6- **Hankyureh**, April 27, 2000, p.8.
- 7- Munhwa Ilbo, **Cultural Daily News**, June 27, 1997, p.8; October 24, 1997, p.8.
- ۸- ایده‌های «جامعه مشترک/ همکاری جهانی» (و جامعه مشترک/ همکاری منطقه‌ای) از سوی دکتر یانگ سیک‌چو در سخنرانی‌ها و نوشته‌های بسیارش از اواسه دهه ۱۹۷۰ بیان شده است. برای نمونه نگاه کنید به: Y. S. Choue, **Magna Carta of Global Common Society** (Seoul: Center for the Reconstruction of Human Society, 1999), esp. pp.35-53.
- ۹- در این مفهوم، «جامعه مشترک منطقه‌ای» می‌تواند به عنوان اجتماعی از دولت - ملت‌ها تلقی شود که در مجاور هم در یک منطقه معین از جهان قرار گرفته، سیاست‌هایشان را به عنوان یک اجتماع فراملی اجرا می‌کنند و جامعه همکاری منطقه‌ای، به عنوان یک اتحادیه منطقه‌ای در نظر گرفته شود که در آن به لحاظ جغرافیایی دولت‌های همسایه همکاری و مشارکت خود را در بسیاری از حوزه‌های سیاسی مهم ارتقا می‌بخشند.
- ۱۰- به منظور مطالعه یک نوشتار کوتاه اما عالی راجع به تحول همگرایی اروپایی و شکل‌گیری اتحادیه اروپایی

چندین موضوع مهم در روابط بین‌الملل حایز اهمیت است: فهم مجدد ماهیت آنارشی بین‌المللی به‌عنوان یک لوح سپیدی (tabula rasa) که در آن همکاری یا تعارض ترجیح دارد؛ ارزیابی مجدد منافع نسبی به عنوان یک عامل کمتر منفی برای همکاری بین‌المللی؛ شناسایی نقش تنظیم‌کننده و ایجادکننده نهادهای بین‌المللی چندجانبه‌گرا در تقویت ساختارهای همکاری؛ تعریف مجدد از نقش مطلوب قدرت‌های بزرگ بیشتر به عنوان رهبری سازنده تا سلطه هژمونیک.

با توجه به واقعیت بین‌المللی معاصر، بحثی که در این مقاله ارایه شده، ممکن است کاملاً صبغه ایده‌آلیستی و هنجاری داشته باشد. دیدگاه‌های بدبینانه «واقع‌گرایان کلاسیک» از هابز تا مورگنتا، بر این استدلال مبتنی است که منازعه و رویارویی، نه همکاری و مشارکت، به‌ناگزیر به واسطه طبیعت سودجویانه و منفعت‌طلبانه انسان‌ها بر روابط بین‌الملل مستولی خواهد شد.^(۴۰) اما حتی اگر طبیعت روابط انسان‌ها واقعاً این‌گونه باشد و حتی اگر سرنوشت سیسیفوس* (Sisyphus) در این جا مقدر باشد، ما نباید تلاش‌های خود را برای ساختن جهان به یک مکان بهتر برای حیات انسانی متوقف کنیم. اراده انسان به جهانی بهتر از گذشته تعلق گرفته است.

* افسانه یونانی که سیسیفوس محکوم به غلتاندن سنگی بر روی کوه بود.



16- John Lock, **Two Treatise of Government**, ed, by Peter Laslett, rev. ed (New York: A Mentor Book, 1965), pp.328-9, 312, 314-5.

۱۷- جهت یافتن ایده‌های مشابه رجوع کنید به:

Hedley Bull, **The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics**. (London: Macmillan, 1977).

18- Alexander Wendt, "Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics", **International Organization**, Vol.46, no.2 (Spring 1992), pp.403-7.

19- A.Wendt, "Collective Identity Formation and the International State", **American Political Science Review**, Vol. 88, no.2 (June 1994), pp. 387-8.

20- Joseph M.Grieco, "Anarchy and the Limits of Cooperation: A Realist Critique of The Newest Liberal Institutionalism", **International Organization**, Vol. 42, no.3 (Summer 1988). pp. 497, 500-1

21- Kenneth N. Waltz, **Theory of International Politics**, (Reaoling, Mass: Addison-Wesley, 1979), p. 105.

22- Arthur A. Stein. "Coordination and Collaboration Regimes in an Anarchic World", **International Organization**, Vol. 36, no. 2 (Spring 1982), p.318; Charles Lipson, "International Cooperation in Economic and Security Affairs", **World Politics**, Vol. 37, no.1 (October 1984), pp. 15-18.

23- R.O. Keohane, "Institutional Theory and The Realist Challenge After The Cold War" in David A. Baldwin, ed., **Neorealism and Neoliberalism: The**

نگاه کنید به:

William Wallace, **Regional Integration: The West European Experience** (Washington, D.C.: The Brookings Institution, 1994).

11- Young Seek Choue, **Why and How Human Society Should Be Reconstructed** (in Korean), (Seoul Koryowon, 1993), pp. 255-6.

۱۲- این یکی از استدلال‌های اصلی نظریه «کارکردگرایانه» یا «نوکارکردگرایانه» همگرایی بین‌المللی است. برای مثال بنگرید به:

David Mitrany, **A Working Peace System** (Chicago: Quadrangle Press, 1964); Ernst Haas, **The Uniting of Europe: Political, Economic, Social Forces, 1950-1957** (Stanford, Cal: Stanford University Press, 1958).

این نظریه‌های همگرایی با توجه به واقعیت ظهور اختلاف و منازعه میان تعدادی از اعضای جامعه اروپایی در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ غیر قابل تحقق تلقی می‌شدند. مع‌هذا به موازات رشد همگرایی در اروپا، از زمان پایان جنگ سرد نیروی جدیدی ظهور یافت که به ایجاد اتحادیه اروپایی منجر گردید، این نظریه‌ها مجدداً مورد توجه قرار گرفتند.

13- Thomas Hobbes, **Leviathan** (Harmondsworth: Penguin Books, 1968), pp. 185-60.

14- Robert O. Keohane, **After Hegemony: Cooperation and Discord in World Political Economy**, (Princeton: Princeton University Press, 1984), pp. 75-78.

۱۵- جهت تحلیل این فرآیند مبتنی بر نظریه بازی نگاه کنید به:

Robert Axelrod, **The Evolution of Cooperation**, (New York: Basic Books, 1984)

Universty Press, 1981).

۳۴- برای یک کار شاخص نگاه کنید به:

Stephen D. Krasner, "State Power and the Structure of International Trade", **World Politics**, Vol.28. no. 3 (April 1976), pp. 317-45.

34- Duncan Snidal, "The Limits of Hegemonic Stability Theory", **International Organization**, Vol.38, no. 4(Autumn 1985), p. 581.

35. Susan Strange, "The Persistent Myth of Lost Hegemony", **International Organization**, Vol. 41, no. 4, (Autumn 1987), pp. 551-4.

36- T.J.Mckeown, "Hegemonic Stability Theory and 19th - Century Tariff Levels in Europe", **International Organization**, Vol. 37, no. 1 (Winter 1983), pp.73-91.

37- Peter Cowhey and Edward Long, "Testing Theories of Regime Change: Hegemonic Decline or Surplus Capacity", **International Organization**, Vol. 37, no. 2 (Spring 1983), pp. 157-85.

38- Young Seek Choue, "Peace Strategies for a Global Common Society and the Role of the United Nations in the 21st Century", Keynote Speech on the Occasion of the 10th Anniversary of The U.N International Year of Peace, Seoul, 1996, p.18.

39- Young Seek Choue, **Magna Carta of Global Common Society**, pp. 48-49.

40- K.N. Waltz, **Man, the State and War: A Theoretical Analysis**, (New York: Columbia University Press, 1959), Chapter II.

Contemporary Debate (New York:

Columbia University Press, 1993), pp.282-3.

24- R.O.Keohane, **After Hegemony**, pp. 51-57.

25- R.O. Keohane, **International Institutions and State Power: Essays in International Relations Theory**, (Boulder: Westview Press, 1989), p.3.

26- **Ibid.**, pp. 3-4.

۲۷- به منظور بررسی کامل تر نقش رژیم‌های بین‌المللی و تعاملات دولت‌ها نگاه کنید به:

Stephan D. Krasner, "Structural Causes and Regime Consequences" and "Regimes and the Limits of Realism", **International Organizations**, Vol. 36, no 2 (Spring 1982), pp. 185-205 and 497-510.

28- Scott Turner, "Global Civil Society, Anarchy and Governance: Assessing an Emerging Paradigm", **Journal of Peace Research**, Vol. 35, no 1 (1998), pp. 25-42.

29- John G. Ruggie, "Multilateralism: The Anatomy of Institutions", in. J.G. Ruggie, ed., **Multilateralism Matters: The Theory and Praxis of an International Form**, (New York: Columbia University Press, 1993) p.11.

30- James A. Caporaso "International Relations Theory and Multilateralism: The Search for Foundation", **International Organization**, Vol. 46, no. 3, (Summer 1992), pp. 601-2.

۳۱- این بخش اساساً مبتنی است بر:

J.G. Ruggie, "Multilateralism: The Anatomy of an Institutions", pp. 32-35.

۳۲- برای یک مطالعه شاخص نگاه کنید به:

Robert Gilpin, **War and Change in World Politics**, (Cambridge: Cambridge